

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

شیخ اعظم قدس سره دو اشکال در تمسک به حدیث رفع بیان کردند. محقق امام قدس سره هر دو اشکال را مطرح می‌کنند و پاسخ می‌دهند.

اشکال اول شیخ اعظم قدس سره این بود که مدعی صحت بعد الاجازه و الرضا این است که می‌گوید حکم عقد مکره و بیع مکره شرعاً این است که نفوذ این موقوف به رضای مکره است. و این حکم با حدیث رفع برداشته نمی‌شود. چرا؟ برای این که حدیث رفع، رفع مؤاخذة است یا احکامی که در حقیقت به عنوان مؤاخذة، مثل حد و تعزیر و و تکفیر و امثال ذلک یعنی کفاره دادن. و این یک چیزی نیست که ... نه خود مؤاخذة است و نه متضمن است. این امری است که له است برای اوست. که تو اگر بخواهی این عقد نافذ باشد تو باید راضی باشی این له است. پس حدیث رفع این را بر نمی‌دارد. که شیخ البته در نهایت که اشکال اول را ذکر کردند بعد اشکال دوم را ذکر کردند شیخ در نهایت آن طوری که گفتیم آن جواب دادند و بعد... در نهایت کأن تمسک به اطلاقات را قبول کردند.

حالا امام رضوان الله علیه در این جا یک مسئله‌ی مبنایی را در حدیث رفع می‌فرمایند و می‌فرمایند طبق این مسئله‌ی مبنایی هم اشکال اول و هم اشکال دوم که حالا بعداً عرض می‌کنیم مندرج است. و آن این است که اصلاً در حدیث رفع که حدیث رفع خورده به موضوع دیگر، «رُفِعَ ما استکرها علیها»، «رفع ما اضطروا الیه»، «رفع ما لا تعلمون»، «رُفِعَ النسیان»، خب ظاهر بدوی این رفع‌ها که قابل التزام نیست چه جور خود ما استکرها علیها نیست؟ هست وجود دارد خب اکراه دارد می‌شود بر بیع، اضطراب پیدا می‌کند بر یک کاری، بر بیع یا بر شرب یک متنجسی یا خمر مثلاً. رُفِعَ النسیان چه طور نسیان از امت برداشته شد؟ هست این قدر فراموشی هست. بنابراین این قطعی است که ما هو الظاهر البدوی در این حدیث شریف، این ظاهر بدوی قابل التزام نیست. و به دلالت اقتضاء به بیان من، به دلالت اقتضاء باید گفت این ظهور حتماً مراد نیست و چیز دیگری است إنما الکلام در آن چیز دیگر است. عده‌ای آمدند در این جا گفتند پس امری باید در تقدیر باشد مثل «و اسئل القرية» که خب از قریه که نمی‌شود سؤال کرد، آن را به دلالت اقتضاء گفتند اهل در تقدیر است یعنی «و اسئل اهل القرية»

این‌جا هم باید گفت رفع ما استکرها علیه، رفع ما اضطروا الیه، این‌جا یعنی مؤاخذه‌ی بر این‌ها. عقوبت بر این‌ها. تا این‌که کلام مستقیم بشود و قابل قبول بشود. یا آثار بگوییم، حالا یا کل الآثار، یعنی رفع آثار «ما استکرها علیه»، آثار «ما اضطروا الیه»، آثار آن را که نمی‌دانیم یا اثر مناسب بگوییم، حالا کل الآثار نه، اظهر الآثار مثلاً بگوییم. جامع آن این است که بالاخره برای تصحیح کلام امری مقدر بگیریم یا مؤاخذه یا این‌ها. این یک رویکرد است در تصحیح کلام. ایشان می‌فرمایند این رویکرد هم، همان‌طور که در اصول هم گفتیم این درست نیست. تقدیر این‌جا نیست. بلکه این بر اساس ادعاست. حقیقت ادعائیه است. چیزی در تقدیر نیست. ادعا دارد می‌کند. که این نیست. منتها ادعا چه می‌خواهد؟ مبرر می‌خواهد. حقایق ادعائیه مبرر می‌خواهد. مثل این‌که در باب مجازات هم همین‌جور است دیگر، در مجازات علی التحقیق همین است که آن‌جا هم استعمال لفظ در خارج از موضوع له نیست. بلکه در باب مجاز هم لفظ در موضوع له استعمال می‌شود. منتها ادعا می‌شود که آن ما ینطبق علیه مصداق این موضوع له است. وقتی می‌گویند این شیر است، به یک مرد شجاع بی‌باک می‌گویند هذا اسد، نه این‌که اسد را استعمال دارند می‌کنند در این شخص، مثل اسمش که مثلاً فرض کنید که حسن است حسن یعنی این آقا، برای این آقا وضع کردند موضوع له آن هم این آقا است، وقتی هم اسد می‌گویند اسد را در همین آقا دارند استعمال می‌کنند، نه اسد همان در معنای شیر استعمال می‌شود زیرنویس هذا اسد را نباید ترجمه بکنیم این آقا است. ترجمه‌ی آن همین است که این شیر است. منتها ادعا می‌شود که این آقا مصداق شیر واقعی است. این آقا همان است که توی بیشه است. همان است که توی جنگل است. ادعا می‌شود. این‌جا هم ادعای برداشته شدن «ما استکرها علیه» می‌شود، ادعای برداشته شدن «ما اضطروا الیه» می‌شود، ادعای رفع ما لا تعلمون می‌شود و هكذا.

حالا این ادعا البته مبرر می‌خواهد و الا صلوح عرفی ندارد. حالا مثلاً در همان مجاز ... فلذا علاقاتی که گفتند بدون آن علاقات ذوق نمی‌پسندد. صلاحیت عرفیه ندارد. یک آدم بی‌عرضه‌ی فلان و این‌ها این شیر است. می‌خندند. مبرر این عبارت است از این‌که آثار مثلاً بردارد. یعنی رفع. پس آثار در تقدیر نیست. نبودن آثار حیثیت تعلیلیه کأن می‌شود برای چه؟ برای این‌که ادعا بشود رفع این موضوع. مثلاً توی عرف ما الان، یعنی عرف همه‌ی عالم رایج است که مثلاً یک هندوانه را پاره کردند خیلی بی‌مزه و... می‌گویند این‌که هندوانه نیست. خب هندوانه که هست. این‌که این هندوانه نیست یعنی آن ما یُتوقع من الهندوانه، چون این‌ها در آن نیست این مبرر این می‌شود که ادعا کنند که اصلاً این هندوانه نیست. یا حالا آثار می‌تواند اعم از عقوبت و آثار باشد چه باشد، پس این یک نکته. که این‌جا را ما باید حدیث رفع را بر این اساس تحلیل کنیم، نه بر اساس حذف مضاف و مقدر، بر اساس این‌که این‌جا ادعاست.

مسئله‌ی دوم این است که وقتی گفته می‌شود این نیست تارَةً منشأً آن این است که به آثار توجه بشود ... قبل از این که این مطلب دوم را بگوییم یک مطلبی هم قبلاً گفته شده که هم امام فرمودند و هم بزرگان دیگری داشتند در کلمات‌شان، آن را هم بگوییم که دخالت دارد در این. و آن این است که ظاهر رفع؛ رفع چیزی است که لولا الرفع موضوع است، گذاشته شده. اما چیزی که موضوع نیست رفع آن چه معنا دارد؟ خب نیست حالا می‌گویی رفع؟ رفع فرع بر وضع است. یعنی قبل از این که این بردارد آن موضوع است آن وضع دارد گذاشته شده.
س:؟؟؟

ج: حالا یک مرتبه‌ی آن هم این است که بالاخره بخاطر مقتضی آن کَانَ تَلَقَّی این است که این موضوع است کَانَ. ولی بالاخره این است.
دوم: این است که باید ثقلت داشته باشد. سنگینی‌ای داشته باشد و الا رفع در چیزی که آن مرفوع سنگینی نداشته باشد واژه‌ی رفع استعمال نمی‌شود پس هم باید باشد لولا الرفع؛ و هم علاوه‌ی بر بودنش یک ثقلتی داشته باشد.
س:؟؟؟

ج: این‌ها قبلاً گفته شده دیگر، حالا هم در اصول گفتند و هم در این‌جا گفتند.
س: این را قبول دارید؟ به اقتضای روایت بله؟؟؟ ولی خود کلمه‌ی رفع؟؟؟
ج: حالا ممکن است در ... ببینید توی فارسی من برداشتم آن را ...
س:؟؟؟
ج: بله ممکن است که توی فارسی بگوییم برداشتم دیگر، این را بردار، خب بگویند چی؟ مثلاً یک پر کاهی یک جایی هست می‌خواهند بگویند ... بگویند چی؟ غلط است که بگویند بردار آن را؟ باید بگویند فوت کن مثلاً؟
آن که به یک فوت می‌رود یا به یک این جوری کردن می‌رود غلط است که بگویند بردار آن را؟
س:؟؟؟

ج: نه خب سنگین است؟؟؟
س:؟؟؟ مثلاً می‌گویم یک کسی می‌خواهد بدهی من را بدهد مثلاً بدهی من پانصد تومان است، بگویند من این بدهی را برداشتم از گردن تو، می‌گوییم خسته نباشی.
ج: نه آن‌جا می‌گویند گفتن ندارد.
س:؟؟؟

ج: قبل از امام آقای اصفهانی فرموده.
س:؟؟؟

ج: نه می‌گویند واژه این‌طوری هست.

س: واژه‌ی خود رفع؟

ج: بله واژه‌ی رفع در لغت عرب. فلذا اگر ما معادل فارسی آن، واقعاً این معادل تامّ و تمام آن باشد نمی‌توانیم قبول بکنیم. اما اگر احتمال بدهیم که ...

س: ???

ج: اهل لغت یادم نیست که گفته باشند.

س: به قرینه مقابله، وضع نمی‌شود؟

ج: وضع هم همین جور است. یعنی وضع باید سنگین باشد.

س: وضع در این جا به معنای جعل قانون....

ج: نه کلاً واژه را داریم حساب می‌کنیم. حالا ایّ حالِ حالا صبر بکنید کلام تمام بشود.

پس بنابراین دو تا مطلب است. یک: این‌که رفع در جایی است که وضعی باشد. دو: در جایی است که یک ثقالتی هم داشته باشد.

حالا بر این اساس، وقتی که رفع را به یک چیزی نسبت می‌دهند تارةً نظر به آثار آن دارند. که آن آثار لولا برداشتن، وجود دارد و یک ثقالتی هم دارد. مثلاً اباحه را برداشتند، استحباب را برداشتند. اصلاً این‌ها ... ولی وجوب، حرمت، احکام وضعیه‌ای که چیز است این‌ها... آن وقت چون در حقیقت، آثار را برداشته و این موضوع می‌شود بی‌اثر بالمرّة یا اگر بالمرّة بی‌اثر نشد باقی‌مانده‌ها این قدر ??? است که کالمعدوم است. این‌جا إسناد رفع به آن موضوع هم داده می‌شود از باب این‌که دیگر اثری ندارد. می‌تواند مصحح این است که ادعا کند موضوع هم نیست در اثر این‌که آثار را برداشته. ولی در حقیقت آن‌را که ابتداءً برداشته آثار است. ثمّ بر این‌که آثار را برداشته و بلحاظ او در حقیقت رفع را گفته حالا می‌شود گفت که موضوع هم برداشته شده.

ولی اُخری این‌جوری است که نه اصلاً می‌گوید موضوع نیست نه بلحاظ آثار آن، یعنی به این معنا که در کلام ثقل کلام و مصبّ کلام این است که این نیست، این موضوع نیست. نه این‌که مصبّ کلام بالاصالة این باشد که بگوئیم آثار نیست. و آن نه، بعد از این‌که آثار منتفی است این مبرّر و مجوز این می‌شود که ادعا بشود که آن شیء هم نیست آن موضوع هم نیست. نه صورت ثانیه این است که اصلاً از ابتداءً نظر به این است که می‌خواهد بگوید که این موضوع نیست بخاطر این‌که آن آثار نیست. کأنّ آن نبودن آن آثار حیثیت تعلیلیه می‌شود که رفع مستقیماً بخورد به خود موضوع. این هم یک نکته‌ای است که باید به آن توجه بکنیم در مقام ثبوت این‌جوری است.

س: تفاوت این دو صورت این شد، یک مرتبه ما از آثار می‌رسیم به نفی موضوع، یک مرتبه نه مستقیم می‌رویم سراغ نفی موضوع به سبب آثار یعنی به حیثیت تعلیلیه آثار. این طوری می‌شود دیگه؟

ج: بله. حیثیت تعلیلیه هست فقط آن گاهی، ولی مرفوع در نظر شما همان موضوع است. آن شده حیثیت تعلیلیه که مصبّ رفع شما موضوع است. فلذا در این جا باید چکار کنیم؟ تفاوتش هم این است. فلذا در این جا شما باید اولاً مسبقاً موضوع را موجود و ثابت، چون چیزی که ثبوت و وضع برداشته می‌شود. پس موضوع را باید فرض کنید که یک امر ثابتی است و باز روی آن جهت دیگر فرض کنید یا ادعا کنید که این موضوع ثقالت هم دارد. تا واژه‌ی رفع مبرّر پیدا نکند استعمال آن. هم وجود دارد و موضوع است و ثابت است، هم ثقالت دارد. تا این که رفع را به آن نسبت بدهیم.

این ادعا را باید در این جا بکنیم و لو آن آثار ثقالت نداشته باشد. چون آن را که می‌خواهید مستقیماً رفع بکنید آن را، به آن اسناد رفع بدهید موضوع است. اما در آن اولی باید خود آن احکام ثابت فرض بشود ثابت است ثقالت دارد تا آن ها رفع بشود بعد رفع آن ها باعث می‌شود که بگوییم موضوع هم مرفوع است. خب این هم یک مطلب که حالا ایشان دارند. حالا این را هم بد نیست که بخوانم این جهت آن را.

ایشان می‌فرمایند که «بعد ضعف احتمال التقدير في الحديث سواء قُدِّرَت الآثار أو المؤاخذه، و أن التحقيق في مثله أنه من الحقائق الادعائية» که این ها را توضیح دادیم.

حالا يقع الكلام، حالا که بنا شد حقایق ادعائیه بشود «يقع الكلام في أنه هل يكون الاعتبار فيه هو ادعاء رفع الموضوع برفع اثره عنه» معتبر در این ادعا، ادعای رفع موضوع است به رفع اثر آن از آن موضوع؟ «و يكون الموضوع أن الأثر ثقلٌ و وزرٌ عليه فالموضوع مرفوعٌ باعتبار هذا الأثر أو يكون الاعتبار فيه برفع نفس الموضوع ادعاءً و يكون لازم هذه الدعوى ثبوت الموضوع على المكلف بمعنى أن المتكلم ادّعا أن الموضوع ثقیلٌ و ثابتٌ على المكلف» این ادعا را می‌کند بعد می‌گوید حالا برداشتم آن را. «و مصحح هذه الدعوى أن اثره ثابتٌ و صغيرٌ عليه فيكون الكلام مشتملاً على دعويين» کسی که می‌خواهد بگوید برداشتم در حقیقت دو تا ادعا را توی ذهنش دارد. «إحدهما دعوى ثبوت الموضوع الثقیل عليه و مصححها كون اثره عليه و هو وزرٌ و ثقیلٌ» این که این موضوع ثقیل است بخاطر این که آثار آن ثقیل است و وزر است بر آن. «ثانيهما أن الموضوع بنفسه مرفوع» خود موضوع مرفوع است «و مصححها رفع أحكامه»

خب مطلب دیگری که باید به آن توجه بکنیم این است که حالا رفع موضوع، آن جایی که رفع می‌خورد به موضوع، که قسم ثانی است. این حیثی است. گاهی توجه مدعی و کسی که دارد می‌گوید برداشتم یا نیست این به بعض آثار است. مثلاً فرض کنید صحبت این بوده که می‌خواهند به یک دکتري مراجعه بکنند برای یک امر مهمی بحث است می‌گوید این که دکتري نیست. خب ادعا می‌کند می‌گوید این دکتري نیست. بابا این دکتري است مطب

دارد درس خوانده است. این‌جا وقتی می‌گوید این نیست، معلوم است نظرش به این امور مهم است، نه اگر زکام هم شدی نرو. نظر حیثی است که می‌گوید نیست و لو دارد نفی موضوع می‌کند بلحاظ بعض آثار. یک وقت هم که نه، این بلحاظ بعض آثار نیست من جمیع الآثار است آن مبرر شده که بگوید نه.

خب این پشت پرده‌ی ادعاها بود. که ادعاها یا آن‌جوری است یا این‌جوری است و گاهی حیثی است و گاهی به تمام معناست. گاهی ادعا می‌شود موضوع نیست رأساً، گاهی ادعا می‌خواهد بشود که آثار نیست. اگرچه آن‌جایی که می‌خواهد بگوید آثار نیست در کنارش ثانیاً و بالعرض ادعای این‌که پس موضوع هم نیست را می‌شود گفت.

حالا ایشان می‌فرمایند که... بعد از این مسئله می‌فرمایند ظاهر مقام اثبات که رفع نسبت داده شده به ما اگرخواه علیه یا بقیه‌ی فقرات، این است که حیثی نیست. و می‌خواهد بگوید که این موضوع برداشته شده. این موضوع برداشته شده دیگر توی آن اثری دون اثری این لحاظ نشده. بلکه به ادعا این است که این اصلاً اثر ندارد. حالا آن اثر چه له باشد و چه علیه باشد.

بنابراین در مواردی که حدیث رفع به کار می‌رود ما سه جور اثر ممکن است داشته باشیم. یکی این‌که تمام آثار، آثاری بوده که له بوده است. قسم دوم این است که تمام آثاری که بوده علیه بوده است و قسم سوم این است که بعضی از آن‌ها له بوده و بعضی از آن‌ها علیه بوده است. مسلّم آن‌جایی که تمام آثار له باشد آن‌جا حدیث رفع برنمی‌دارد. و اصلاً غلط است حدیث رفع آن‌جا گفتن، چرا؟ چون آن‌جا ثقلانی نیست. مصحّحی ندارد. آن‌جایی که همه علیه باشد این درست است می‌شود ادعا کرد و برداشت، خصوصاً با امتنان هم خیلی جور درمی‌آید. هم از نظر واژه و هم از نظر این‌که حدیث رفع امتنانی هست. اگر همه‌اش علیه است خب بردارد، مثلاً شرب خمر حد دارد عدالت ساقط است، نمی‌دانم وجوهات شرعیه نمی‌شود به او داد، کسی که علنی مثلاً شرب خمر می‌کند، زکات فطره مثلاً نمی‌شود به او داد. زن مثلاً مکروه است یا ممنوع است یا هر چی... همه علیه است. خب معلوم است که این‌جا اگر بگوید که اکراه است اگر بر شرب خمر شد همه‌ی این‌ها برداشته شد. هم ثقیل است این‌ها همه‌اش. شلّا ق خوردن و آبرو رفتن همه‌ی این‌ها ثقیل است با امتنان هم سازگار است. اما اگر مخلوط بود بعضی از آن‌ها له است بعضی علیه است مثل ما نحن فیه. این بیع مکره این‌که علت تامه باشد الان در حال اکراه علت تامه باشد برای نقل و انتقال و نافذ باشد این معامله، این یک اصل است. همین الان این حکم را داشته باشد که اگر تو راضی شدی نافذ می‌شود اگر تو اجازه دادی نافذ می‌شود. این له است. یکی علیه بود و یکی له. شیخ فرمود آن علیه آن را می‌گیرد اما این له آن را نمی‌گیرد. امام می‌گویند نه، هم علیه آن را می‌گیرد و هم له آن را. با بیانی که ما کردیم. چون این‌جا ظاهر این‌که می‌گوید رفع ما استکرها علیه، یعنی خود این برداشته شده ادعاءً. این برداشته شدن این، دیگر ظاهر آن این است که حیثی نمی‌خواهد بگوید از حیث آن اثر برداشته شده،

از حیث آن اثر برداشته نشده، نه می‌خواهد بگوید بالمره این از صفحه‌ی روزگار نیست و ظاهر آن این است که پس بنابراین به جمیع آثاره ...

س: ولو مثبت‌هایش؟

ج: بله. به جمیع آثاره می‌خواهد بگوید که دیگر نیست. یعنی چه له باشد و چه علیه باشد. می‌خواهد بگوید این کأن این اصلاً این اثر به درد نمی‌خورد. مثلاً مثل کجا می‌ماند؟ فرض کنید یک کسی این کلید را می‌اندازد آن‌جا، می‌گوید این که کلید نشد، می‌اندازد توی سطل زباله. می‌گوید این که کلید نشد. یعنی هیچ اثری کأن بر آن بار نیست. نه این که نه برای این در کلید نیست برای آن در کلید است. ممکن است که یک‌جای دیگر در را باز بکند.

س: له و علیه و دنیوی منظور هست دیگر؟

ج: بله دیگر. احکام شرعی و این‌ها.

س:؟؟؟ چرا وقتی ما می‌خواهیم بگوییم این موضوعی که ثقلت دارد،؟؟؟ شده است...

ج: آن‌جا گفتند توی یک واژه افتاده.

س: عرض من این است این که مقتضای این را دارد که این موضوعی را که ثقیل است برداشته شده است مبرر آن رفع آثار علیه است یعنی مبرر آن این نیست که من چون به خود اصل موضوع می‌خواهم بگویم مرفوع است یک وقت می‌خواهم بگویم اصل موضوع مرفوع است چه ثقیلاً، چه غیر ثقیلاً و چه امتناناً، چه غیر امتناناً، حرف‌شان درست است. آن‌چه که؟؟؟ جور درمی‌آید این است که همه‌اش؟؟؟ اما می‌خواهیم بگوییم آن چیزی برداشته شده که ثقیل است و آن چیزی که برداشته شده که امتنانی هست برداشته شدن آن. منتها خود موضوع آن مبرر این اتفاقاً لها نیست باید بگوییم فقط آثار علیه است که برداشته شده. چرا؟ بخاطر یک امتنان، دو ثقلت. مبرر؟؟؟

ج: نه این مقدماتی که چیدیم برای همین بود. ببینید قسم دوم چه بود؟ قسم دوم این بود که رفع موضوع را دارد می‌گوید.

س: حیثیت تعلیلی است.

ج: آن‌ها حیثیت تعلیلی است.

یعنی نبودن آن آثار اعم از ما علیه و ما له، باعث می‌شود که مبرر این می‌شود که من ادعا بکنم که این موضوع نیست که البته اگر بخواهم بگویم این موضوع نیست با واژه‌ی رفع بخواهم بگویم باید البته فرض من این باشد و ادعای من این باشد که این موضوع فی نفسه موجود است و ثقلت هم دارد. و حالا می‌گویم برداشتم آن را.

س: خب چیزی که من می‌خواهم ادعا بکنم من حیث الثقال و من حیث الامتنان برداشتم آن را، پس چرا بگوییم؟؟؟

ج: نه من حیث، نه این غلط است.

س:؟؟؟

ج: نه. حیثی نیست. ببینید ...

س:؟؟؟

ج: یعنی این که چون هیچ اثری برای این... من در شرع، در قانون‌گذاری من، نه احکام له برای این دارم روی این موضوع، نه احکام علیه روی این موضوع دارم.

س: خب علیه کافی نیست؟

ج: نه.

س: علیه کافی است چرا؟؟؟ آقا حیثیت تعلیلیه‌ی آن این قدر کافی است. چون می‌خواهی امتناناً و ثقالاً برداری آن را.

ج: نه دقت بفرمایید ببینید مقام ثبوت و اثبات را جدا کردیم از هم‌دیگر. ایشان می‌فرماید در مقام ثبوت می‌شود حیثی باشد و کفایت هم می‌کند مثلاً فقط علیها را برداشته باشد. آن حیثیت تعلیلیه می‌شود برای این که بگوید. اما حرف سر این است که چون در مقام اثبات به نحو مطلق حیث توی مقام اثبات نیست.

س: امتنان چه هست؟

ج: به امتنان کاری نداریم.

س:؟؟؟ اتفاقاً دارد رفع امتنانی ثقات را؟؟؟

ج: حالا امتنان را بگذارید کنار فعلاً.

س:؟؟؟ اگر کسی بخواهد بیاید استناد بدهد موضوع را، مبرّر آن هم رفع کل موضوع باشد این جا آن چیزی که البق است در مقام حیثیت تعلیلیه؟؟؟ و من قبول می‌کردم اگر امتنانی نبود قبول می‌کردم چرا؟ چون البق به رفع موضوع رفع جمیع آثار آن هست. البق این است. اما این جا حیث امتنان است. امتنان اصلاً چیزهایی را که له است را نمی‌گیرد. من نمی‌خواهم این را ادعا بکنم من شارع. چرا می‌گویید له را من برداشتم؟ من آن چیزی را که می‌خواهم فرد ادعایی درست بکنم مطلق مرفوعات نیست. یعنی مطلق رفع نیست. رفع‌های امتنانی را من دارم ادعا فرض می‌سازم برای آن‌ها.؟؟؟

س: باز هم لازم نیست بیاید که. شما می‌گویید در مقام اثبات. چه جوری در مقام اثبات؟؟؟

س: بله اگر رفع مطلقه بود از رفع امتنان نمی‌فهمیدید، ثقلت را نمی‌فهمیدید چیزی که می‌خواهم آن را بردارم باید ثقلت داشته باشد تا بردارم آن را، این‌ها را از رفع نمی‌فهمیدید از حدیث رفع، می‌گفتیم راست می‌گویید شما، رفع مطلق الیق چه هست؟ این‌که همه‌ی آثار را بردارد. چه له و چه علیه. آن‌جا درست است.
س: آن‌جا هم درست نیست.

س: نه دیگر الیق وقتی موضوع می‌شود؟؟؟ مگر این‌که خلاف آن ثابت بشود.

س: در مقام اثبات لازم نیست که تصریح بکند این را.

ج: حرف این است که اگر ما رفع را نسبت به آثار می‌دادیم خب آثاری که له است این واژه صلاحیت ندارد. اگر باز آثار له و علیه را کنار هم ببینیم و مثل انحلالی ببینیم ضمّ آن به ضمّ این هم باعث نمی‌شود که باز رفع را نسبت به آن بدهیم. چون به آن‌ها نسبت می‌دهیم باعث نمی‌شود به این هم نسبت بدهیم. اما اگر همه‌ی این‌ها را آوردیم بیرون از مرفوع،

س: مرفوع خود موضوع است.

ج: موضوع شد. و این‌ها را حیثیت تعلیلیه قرار دادیم.

س: باز هم کافی نیست.

ج: حالا نمی‌گوییم کافی نیست.

این‌که فرمودند حیثی است یعنی همین، می‌شود. اما وقتی که انسان می‌شنود می‌گوید این برداشته شده ظاهر این کلام این است که یعنی هرچه حکم دارد نیست. هر چه حکم دارد. نه حکم علیه‌های آن فقط. می‌گوید این نیست. این نیست یعنی دیگر هیچ ندارد.

س:؟؟؟

ج: این دیگر مقام استظهار است.

س: آقا کوسه و ریش پهن است من می‌خواهم امتنان بگذارم. من می‌خواهم منت بگذارم. له‌ها را هم برداشتم. خب این کوسه و ریش پهن است دیگر. امتنان آن پس کو؟ تو می‌خواهی له‌های من را هم برداری؟
س: نه در مجموع آن می‌گوید امتنان است.

س: وقتی حیث اثبات لا ینافی به این‌که ما فقط حیثی ببینیم وقتی اثباتاً لا ینافی و ثبوتاً لا ینافی است. آن‌چه که جمع می‌شود با امتنانی بودن حدیث این است.

س: نه در مجموع امتنان است. یعنی فقط می‌تواند؟؟؟

س: می‌گوید به چه حیث؟؟؟

س:؟؟؟ بابا رفع الموضوع است. شما رفع الموضوع می‌کنید؟؟؟

س: چون موضوع مرفوع است؟؟؟

ج: یا این که بگوییم بله.

پس ثم، بعد از این که ایشان مقام ثبوت را تمام می‌فرمایند، می‌فرمایند که «ثمَّ إِنَّ مقتضی انتساب الرفع الی الموضوع و اطلاق الدلیل هو رفعه بقول المطلق و برفعه تُرفع الآثار مطلقاً» چه له و چه علیه هم‌اشار برداشته می‌شود. ظاهر عرفی این است که وقتی که می‌گویند این نیست و به موضوع دارد نسبت می‌دهد. ظاهر آن این است که وقتی این نیست.

س: تعقل هم نمی‌شود آخر. یعنی بگویید موضوع رفع شد آثار له آن ماند. تعقل هم نمی‌شود. باید مطلقاً؟؟؟
س: تعقل که می‌شود. به هر صورت آن حیثیت تعلیلی آن هست. آثار علیه باشد موضوع را بردارند. حیثیت تعلیلی علیها؟؟؟

س: این مبرر این است که شما چرا می‌خواهید موضوع را رفع بکنید؟ می‌گویید بخاطر آثار علیه. بعد می‌گویید حالا موضوع رفع شد، می‌گویید خب موضوع رفع شد آثار علیه آن؟؟؟
ج: البته حالا کلام ایشان را هم بعداً ایشان در آن اشکال دوم یک چنین حرفی را دارند که ایشان نقل می‌کنند. که وقتی که می‌گویید نیست باز بگویید ...

ولی این جا حالا فرموده بود که «و رفع الموضوع تارةً حیثیُّ أی یلاحظ رفعه مع حیث الاحکام الثقيلة من حیث الاحکام الثقيلة و أخرى یكون بنحو الاطلاق و يدعی أنَّ الموضوع ثقيلٌ مطلقاً و لو كان ثقله بلحاظ الآثار لكن كان ذلك جهةً تعليليةً لثقله مطلقاً» خب این فرمایش ایشان. که می‌فرمایند مهم آن حالا مقام اثبات بود «و اطلاق الدلیل ...

س: آن حیثیت لازم بیار؟؟؟ من سؤال می‌کنم از محضر شما. حیثیت لازم را بیاورد در مقام اثبات وقتی من خود موضوع را می‌خواهم ادعا بکنم مرفوع است حیثیت تعلیلی آن، آن آثار است آیا من ... حیثیت تعلیلی آثار باشد چه با جمیع آثار و چه با آثار علیه، رفع موضوع صادق است. آیا اگر من منظورم بعد باشد باید؟؟؟ چون هر دو مصحح هستند.

ج: حالا من شاید این را قبلاً هم نمی‌دانم توی ذهنم می‌آید که بحث پارسال و این‌ها شاید عرض کردیم. دو تا مسئله این جا وجود دارد. یکی این است که بعد از این که ما ثبوتاً پذیرفتیم که برای اسناد به موضوع و رفع موضوع هم ثبوتاً رفع ... یعنی حیثی بودن را پذیرفتیم. وقتی حیثی بودن را پذیرفتیم که معنای حیثی بودن را وقتی پذیرفتیم از یک ناحیه، از ناحیه‌ی دیگر هم قبول داریم که وقتی متکلم اسناد به موضوع می‌دهد چه سبب آن و مبرر آن، آن باشد و چه مبرر آن این باشد توی کلامش لازم نیست که تقیید بیاید بکند. مثلاً وقتی می‌گوید الفقاع خمر، اگر نظر او مثلاً به نجاست آن باشد به حرمت باشد و لو حدش آن نباشد، لازم است بگوید الفقاع

خمرٌ من حیث النجاسة و حرمت الشرب؟ یا نه اگر فقط از این حیث ... چون مثل هم است مبرر این شده است که این ادعا را بکند بگوید الفقاع خمرٌ درست است این جور حرف بزند؟ این جا هم می‌گوییم وقتی می‌گوید «رفع ما اُکرها علیه»، بله مبرر آن می‌شود به حیثیت تعلیلی آن می‌شود. این که هیچ اثری نباشد. حیثی نباشد کل الآثار را چون برداشته. می‌تواند ادعا بکند که این ما اُکرها علیه نیست. و می‌شود این باشد که آثار علیه را فقط در نظر گرفته و آن‌ها را برداشته. باز هم می‌تواند بگوید ما اُکرها علیه را من برداشتم. این اطلاقی که این جا می‌گوییم یعنی عدم به تقیید نه آن اطلاقی است و آن‌ها چون حیثیت تعلیلیه است یعنی به عبارة اُخری مثل مبررات علاقات مجاز می‌ماند. آن را که توی کلام نمی‌آورند بگویند. حالا مثلاً اگر گفت هذا اسدٌ، از همه‌ی حیثیات؟ چند حیثیت او در نظر؟ آن هم در نظر خودش است ما چه می‌دانیم ما هم داریم می‌گوییم این اسد است و حالا شاید اظهر الآثار یا امثال ذلک ذکر منعطف می‌شود. این یک نکته. که این جا بعد این که خودمان تصویر کردیم که در ثبوت هم آن می‌تواند مبرر باشد و هم این می‌تواند مبرر باشد و مبرر بودن این هم یعنی در کلام هم می‌شود این جور کلام گفت بدون تقیید کردن. خب این بگوییم ظهور در آن پیدا می‌کند؟ این یک مطلب. مطلب دوم این که اصل آن همین است که ایشان می‌فرمایند که اطلاقی در جایی منعقد می‌شود که تناسب حکم و موضوعی نباشد. یا محتمل القرینه‌ای نباشد. و وقتی مقام، مقام امتنان بود این محتمل القرینه می‌شود لاقلاً، اگر نگوییم قرینه... لاقلاً محتمل القرینه می‌شود که این حیثی در نظرش هست.

س: ما امتنان را تصحیح کردیم. و لو بجمیع؟؟؟

ج: نه.

س: چرا گفتیم آقا همین که این در مجموع برداشته می‌شود این خودش امتنان است.؟؟؟ در مجموع. یا مثل همان فرمایشی که سابق؟؟؟ در مجموع این موضوع برداشته بشود. این امتنان است.

ج: نه باز به آن لحاظ امتنان است. نسبت آن به نسبت جمیع آثار ... یعنی اگر از ما بپرسند ...

س: کلمه‌ی امتنان را که نداریم که. این کار، کار امتنانی هست.

ج: باشد ولی چون چنین مقامی هست و هر دو می‌شود باشد

س: آن اکثر امتناناً هست ولی این هم امتنان است.

ج: نه خود این ممکن است که قرینه بشود که خب این که الان ... فلذا برداشت علماء اکثراً همین است دیگر، می‌گویند که این جاها را نمی‌گیرد. امتنانی‌ها را بر نمی‌دارد. یعنی توی ذهن عرفی آن‌ها می‌آید که این تناسب ندارد که حالا بلحاظ آن هم باشد. آن‌ها کفایت می‌کند. فلذا تشکیک در اطلاقی در ذهن انسان ... یعنی جزم به اطلاقی پیدا نمی‌کند. که ممکن است که در اثر همین که رفع فرموده است آثار علیه آن را فقط در نظر گرفته باشد و به این لحاظ این جور فرموده باشد.

حالا این یک مسئله‌ای است باز شما البته اعمال نظر بکنید باز کلام ایشان را بیش‌تر روی آن دقت بفرمایید.
و صلی‌الله علی محمد و آل محمد.
پایان.